بداء در دیدگاه آیت الله نمازی شاهرودی

محمّد بیابانی اسکویی*

چکیده: بداء به معنای آغاز و ظهور رأی امری است که اصل همهٔ ادیان الهی است و بر آن اساس خداوند را به قدرت، سلطنت، اختیار، صاحب امر بودن، و مالکیّت تام توصیف کردند.

احادیثی در باب عظمت و اهمیّت بداء ذکر شده است. بدای خداوند در این است که او در کارهای خویش آزاد است و هیچ اضطرار و لزومی برای خداوند نیست، مشیّت و رأی و امر او حادث است و تحت سلطنت و اقتدار اوست. ابقای موجودات و افنای آنها نیز برای خداوند هیچ لزوم و اضطراری ندارد و او می‌تواند امری را مشیّت کند، آن را از بین ببرد و امر دیگری جای آن قرار دهد و این ناشی از حریّت و سلطنت خداست.

بر اساس احادیث، بداء مسبوق به علم است. علّامه نمازی شاهرودی معتقد است بداء در علم مکنون خدا راه ندارد و در علم محمول غیرحتمی خداست.

---

*. محقّق و مدرّس، حوزه علمیه قم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

اثبات بداء برای خدا، ردّ دیدگاه علوم بشری است که نظام موجود را بر اساس نظام علّی و معلولی، نظام تامّ و اتمّ می‌دانند که در آن هیچ تغییر و تبدیلی امکان ندارد.

کلیدواژه‌ها: نمازی شاهرودی، علی / بداء / آراء و نظریه‌ها / علم خدا/ مشیّت / مشیّت ازلی / علیّت / نظام تامّ امکانی / احادیث.

مقدمّه

۱. معنای بداء در لغت و قرآن

بداء در لغت به معنای ظهور است.(ابن فارس، ج ۱، ص ۲۱۲ و فیومی، ص ۴۰ و فراهیدی، ص ۶۱). ابن منظور می‌گوید:

بدأ الشیءُ یَبْدُو، بَدْواً و بُدُوّاً و بَداءً و بداً – الاخیرة عن سیبویه – ظَهَر. و أبْدَیْتُه أنا، أظْهَرْتُه. و بُداوَة الامر: أوَّل ما یبدو منه. هذه عن اللحیانی.(ابن منظور، ج ۱۴، ص ۶۵)

عرب وقتی می‌گوید: «بدأالشیء» یعنی شی ظاهر شد. و وقتی می‌گوید: «أبْدَیْتُه» یعنی من آن را ظاهر کردم. «بُداوَة الامر» یعنی آغاز ظهور و بیرون آمدن چیزی را گویند.

جوهری هم می‌گوید:

بدأ له فی الامربداءً – ممدودةً أی: نشأله فیه رأی. و هوذُو بَدَوات.(رازی، ج ۶، **ص** ۲۲۷۸)

در امر برای او بداء شد یعنی: در آن برای او رأیی حادث شد. او صاحب بدوات است یعنی صاحب آرااست.

در لسان‌العرب دربارهٔ «ذوبَدَوات» می‌گوید:

فیقولون للرجل الحازم ذو بَدَوات أی ذو آراء تظهر له فیختار بعضاً و یسقط بعضاً.(ابن منظور، ج ۱۴، ص ۶۶)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

به مرد دوراندیش «ذوبَدَوات» می‌گویند. یعنی کسی که رأی‌هایی برای او ظاهر شده و او از میان آنها برخی را برگزیده و برخی را کنار می‌گذارد.

از این تعابیر استفاده می شود که شخص تا آنگاه که کاری انجام نداده باشدبرای او بکار برده نمی شود. و بداء آغاز کار اوست و گاهی اوقات ممکن است کاری را شروع کند سپس آن را رها کرده کار دیگری را آغاز کند. در هر دو صورت در مورد آن شخص «بداء» بکار برده می شود. اظهار رأی و ایجاد رأی و توجّه به آرای مختلف و انتخاب یکی از آنها یعنی کسی که آرا را مورد نظر قرار می دهد و هر کدام از آنها را به مصلحت خویش دانست اختیار می‌کند همه «بداء» گفته می شود. هر چیزی که تازه پدیدار می شود در مورد آن بداء بکار برده می شود.

در فقه خرید و فروش محصولات کشاورزی و باغی را پیش از آنکه میوه از شکوفه بیرون بیاید جایز نمی دانند. در حدیث آمده است:

لا تباع الثمرة حتی یبدو صلاحها.

میوه فروخته نمی‌شود تا اینکه از شکوفه بیرون آید.

سیّد محمد باقر صدر می‌گوید:

فروش میوه پیش از بیرون آمدن از شکوفه به صورت طبیعی عملی مباح است و در شریعت اسلامی هم به صورت عام مباح دانسته شده است. امّا پیامبر صلی الله علیه و آله که از این معامله به ولایت خویش به خاطر پیش‌گیری از ظهور اختلافات و مفاسد، نهی کرده است.(صدر، ص ۶۹۱)

«بدوالصلاح» در محصولات به انعقاد دانه و ظهور میوه از شکوفه معنا شده است. و در جامع‌المدراک در این امر به روایتی استناد شده است که در آن آمده است:

«لا بأس بشرائه (ای الثمر) اذا صلحت ثمرته... فقیل: و ما صلاح ثمرته؟ فقال: اذا انعقد بعد سقوط ورده» (خوانساری، ج ۳، ص ۲۷۸ و طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

فروش میوه درخت آنگاه که میوه اصلاح شد اشکالی ندارد.
گفته شد: صلاح میوه یعنی چه؟
فرمود: آنگاه که بعد از ریختن شکوفه‌ها منعقد می‌شود.

خلیل صاحب کتاب العین در معنای ظهور هم می‌نویسد:

الظهور: بُدُوّ الشیء الخفی. و الظهور: الظفربالشی و الاطلاع علیه.(فراهیدی، ج ۴، ص ۳۷)

ظهور یعنی آغاز شیء پنهان. و ظهور یعنی ظفر یافتن و اطلاع پیدا کردن بر آن.

و در معنای «الکشر» می‌گوید:

الکشر: بُدُوّ الاسنان عند التبسّم.(همان، ج ۵، ص ۲۹۱)

کشر یعنی ظاهرشدن دندان‌ها هنگام تبسّم.

از مجموع مطالب و مواردی که درباره کاربردهای واژهٔ «بداء» در کتب لغت ذکر گردید، معلوم می‌شود:

۱. این واژه در لغت عرب به معنای ظاهر و پدیدار شدن هر چیزی راگویند؛ اعم از اینکه بعد از پنهان بودن باشد یا آغاز و ابتدای به وجود آمدن آن باشد.

۲. فرقی نمی‌کند که شیء ظاهر شده امری عینی خارجی مادی باشد مانند ظاهرشدن و به وجود آمدن موجودات مادی خارجی محسوس، و یا یک حقیقت معنوی باشد مانند پدیدارشدن رأی.

۳. فرق نمی‌کند که رأی ابتدایی باشد یا بعد از رأی اول و تغییر در آن باشد.

۴. فرقی نمی‌کند که منشأ پیدایش رأی دوم حصول آگاهی بعد از جهل بوده باشد یا مالکیت و سلطنت و حریت صاحب رأی بوده باشد، با علم به تمام جهات رأی اول و دوم، پیش از رأی دوم و بعد از آن.

به نظر می‌رسد بداء به این معنا ـ با «بَدأَ» به معنا آغاز و شروع ـ نزدیک است. به همین جهت در مناظرهٔ امام رضا علیه‌السلام با سلیمان مروزی، امام علیه‌السلام در اثبات بداء برای

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

خدای تعالی، به آیاتی که در آنها «بدأ» «بدع» و «أنشا» به کار رفته، که همه به معنای به وجود آوردن است، استناد کرده است. آن حضرت می‌فرماید:

﴿**ما انکرت من البداء یا سلیمان ؟ و الله عزوجل یقول: أو لا یذکر الانسان أنّا خلقناه من قبل ولم یک شیئاً**﴾ (مریم (۱۹) / ۶۷)

﴿**و هو الذّی یبدأ الخلق ثمّ یعیده**﴾ (روم (۲۷) / ۳۰)

﴿**بدیع السماوات و الارض**﴾ (بقره (۲) / ۱۱۷ و انعام (۶) / ۱۰۱)

﴿**یزید فی الخلق ما یشاء**﴾ (فاطر (۳۵) / ۱)

﴿**بدء خلق الانسان من طین**﴾ (سجده (۳۲) / ۷ و صدوق، ص ۴۴۳)

ای سلیمان چرا بداء را انکار می‌کنی در حالی‌که خدا می‌فرماید: «آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را پیش از این خلق کردیم در حالی‌که هیچ چیز نبود».

«و اوست که خلق را آغاز می‌کند سپس باز می‌گرداند»

«آغازکنندهٔ آسمانها و زمین است»

«در خلق هر آنچه را بخواهد اضافه می‌کند»

«آفرینش انسان را از گل شروع کرد».

پس بداء از نگاه شیعه همان رأی و مشیّت خدای تعالی است که منشأ پدیدار شدن موجود یا تغییر یافتن در آنها، مانند تأخیر یا جلو انداختن آنها می‌باشد. به همین جهت امام علیه‌السلام در اثبات بداء به این آیات در قرآن کریم استناد می‌کند.

مرحوم آیة‌الله نمازی با توجّه به این نکته، «بدا» را در مستدرک سفینةالبحار در مادهٔ «بدأ» آورده است. ایشان در معنای بداء می‌نویسد.

بداء در لغت به معنای آغاز و ظهور رأی است. ظهور به معنای حدوث، به معنای ظهور در مقابل فنا و جهل. در قاموس آمده است: در امر برای او بداء شد یعنی رای برای او در آن امر حادث گردید. و نظیر این در صحاح هم آمده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

از مجموع روایاتی که در تفسیر بداء آمده است، استفاده می‌شود که بداء یعنی همواره صاحب رأی و امر بودن.

پس اصل خلقت به رأی و امر و مشیّت حادث خداست بدون اینکه ایجابی در رأی برای خدای تعالی بوده باشد و همین طور اِبقا و اِفنای الهی هم به رأی و امر حادث اوست. (نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۲۵۹)

۲. اهمیّت بداء

بداء به معنایی که گفته شد، امری است که اصل و اساس همهٔ ادیان الهی است. یعنی هیچ دینی و هیچ پیامبری از پیامبران شکل نگرفته، مگر اینکه بداء اصل آن بوده است. انبیاء همه اقرار به بداء برای خدای تعالی کرده‌اند و خدای تعالی را به بداء توصیف کرده‌اند. توصیف خدا به بداء توصیف به قدرت و سلطنت و اختیار و صاحب امر بودن و مالکیّت تامّ است. نفی بداء از خدای تعالی یعنی نفی همهٔ آنها. به همین جهت است که در احادیث شیعه وقتی بداء مطرح می‌شود، از آن به عظمت یاد می‌گردد.

مرحوم نمازی در اول بحث بداء چهار حدیث را مطرح می‌کند که در آنها اهمیّت بداء به روشنی بیان گردیده است:

حدیث اول از زراره است که از یکی از دو امام بزرگوار شیعه امام صادق یا امام باقر علیهما السلام نقل می‌کند که فرمود:

ما عبدالله بشیء مثل البداء

خدا به چیزی به مانند بداء عبادت نمی‌شود. (همان، ص ۲۵۲ و مجلسی، ج ۴، ص ۱۰۷ و صدوق، ص ۳۳۱)

حدیث دوم را هشام‌بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

ما عظّم الله عزوجل بمثل البداء. (همان، ص ۲۵۲ و مجلسی، ص ۱۰۷ و صدوق، ص ۳۳۳)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

خدا به چیزی به مانند بداء تعظیم نمی‌شود.

حدیث سوم را از مالک جُهَنی نقل می‌کند که او می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

لو یعلم الناس ما فی القول بالبداء من الاجر ما فتروا عن الکلام فیه.(همان، ص ۲۵۲ و مجلسی، ج ۴، ص ۱۰۸ و صدوق، ص ۳۳۴)

اگر مردم می‌دانستند که در اعتقاد به بداء چه اجر عظیمی خدای تعالی قرار داده است از سخن گفتن دربارهٔ آن سست نمی‌شدند.

حدیث چهارم را از محمّدبن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

ما بعث الله عزوجل نبیّاً حتی یأخذ علیه ثلاث خصال: الاقرار بالعبودیّة و خلع الانداد و أنّ الله یقدم ما یشاء و یؤخّر ما یشاء. (نمازی شاهرودی، ص ۲۵۲ و مجلسی، ج ۴، ص ۱۰۸ و کلینی، ج ۱، ص ۱۴۸ و صدوق، ص ۳۳۴)

خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه چه ویژگی را از آنها اقرار گرفت: اقرار به عبودیت، کنار زدن ضدّوندها و اینکه خدای تعالی هر آنچه را بخواهد مقدّم می‌کند و هر آنچه را بخواهد تأخیر می‌اندازد.

دو حدیث دیگر نیز بداء به مانند حدیث چهارم نقل می‌کند که در یکی آمده است:

ما بعث الله نبیّاً قطّ الاّ بتحریم الخمر و ان یقّر له بالبداء. (نمازی شاهرودی، ص ۲۵۲ و مجلسی، ج ۴، ص ۱۰۸ و صدوق، ص ۳۳۴)

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به تحریم خمر و اینکه اقرار به بداء برای خدا بکند.

و در دومی آمده است:

ما تنبّأ نبیّ قط حتّی یقرّلله تعالی بخمس: بالبداء و المشیّة و السجود و العبودّیة و الطاعة. (نمازی شاهرودی، ص ۲۵۲ و مجلسی، ج ۴، ص ۱۰۸ و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

صدوق، ص ۳۳۲)

هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر اینکه به پنج امر برای خدای تعالی اقرار کرد: به بداء و مشیّت و سجود و عبودیت و اطاعت.

این احادیث، اهمیّت و جایگاه بلند اعتقاد به بداء را نزد خدای تعالی به روشنی نشان می دهد. و روشن است که این همه تأکید در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به این امر، حاکی از تلاش فراوان شیطان برای خارج کردن بندگان خدا از ناحیهٔ همین امور است. لذا خدای تعالی برای رها شدن انسانها از عبودیت شیطان و خلوص آنها در عبودیت خدا، التزام به امور مذکور را لازم شمرده و در رأس دین و نبّوت قرار داده است.

۳. حقیقت بداء

بر اساس روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام علم خدای تعالی به اشیاء پیش از وجود آنها با بعد از وجود آنها هیچ تفاوتی ندارد. به عبارت دیگر وجود شیء و عدم وجود آن نسبت به علم خدای تعالی هیچ اثری ندارد. و خداوند متعال به هنگام وجود شیء به آن عالم است همان‌طور که به هنگام عدم آن به آن علم دارد و علم او، از وجود شیء ناشی نمی‌شود که با عدم آن خدای تعالی نعوذ بالله به آن علم نداشته باشد. پس اگر ما در حقیقت علم به این معنا را بپذیریم که وجود چیزی و عدم وجود آن تأثیر در علم خداوند متعال ایجاد نمی‌کند، در این صورت باید قبول کنیم که وجود پیدا کردن یا از بین رفتن هیچ چیزی به موجودیت علم نیست. یعنی این مطلب درست نیست که بگوییم علم خداوند به وجود چیزی موجب موجود شدن آن و علم خدا به عدم چیزی موجب معدوم شدن آن است. بلکه همان‌طور که گفتیم وجود و عدم در حقیقت علم داخل نیست و علم به وجود و عدم هیچ اضافه‌ای ندارد. در این صورت روشن است که لازمهٔ عالم بودن خداوند متعال به چیزی موجودیت آن نیست. زیرا خدا همان‌طور که در مقام ذات به وجود آن علم دارد به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

عدم آن نیز علم دارد. و اگر علم به وجود اضافه شود علم در صورت عدم آن بی معنا خواهد بود.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

کان الله و لا شیء غیره و لم یزل عالماً بما کوّن فعلمه به قبل کونه کعلمه به بعد ما کوّنه. (صدوق، ص ۳۳۴)

خدا بود و هیچ چیز دیگری غیر خدا نبود. خدا از ازل به آنچه ایجاد می‌کند عالم بود. پس علم خدا به آنچه ایجاد می‌کند قبل از ایجاد شدنش مانند علم او به آن است بعد از ایجاد شدنش.

احادیث در این باب به این مضمون فراوان وجود دارد. نکتهٔ اساسی که امامان اهل‌بیت علیهم السلام بااین احادیث ما را به آن توجّه می دهند، همان است که اشاره گردید. یعنی وجود و عدم وجود چیزی در علم الهی هیچ تأثیری ایجاد نمی‌کند. از این نتیجه گرفته می شود که علم ازلی خدای تعالی علم ایجادی و علیّ نیست؛ زیرا اگر علم ازلی الهی علم ایجادی باشد لازمهٔ آن این است که همهٔ معلومات در ازل وجود داشته باشند و خداوند آنها را ایجاد کرده باشد، در حالی‌که از اصول محکمهٔ همهٔ ادیان الهی و از ضروریات همهٔ ادیان الهی آن است که خدا بود و هیچ چیزی غیر خدا نبود، و خدا همواره از ازل عالم به همهٔ اشیا بود، پیش از آنکه آنها بوده باشند.

نکتهٔ دیگری که در بیان حقیقت بداء توجّه به آن لازم است، بحث از قدرت و سلطنت و اقتدار خداوند متعال است. خداوند متعال به همهٔ اشیاء پیش از آنکه وجود پیداکنند قدرت دارد و بعد از آن نیز قدرت دارد. و قدرت خدا به اشیاء پیش از وجودشان با بعد از وجودشان هیچ تغییری نمی‌کند، چون قدرت هم به مانند علم نسبت به وجود شیء و عدم آن مساوی است. خدا از ازل قادر به اشیاء بود در حالی‌که غیر از خدا هیچ چیزی وجود نداشت، پس وجود قدرت موجب وجود مقدورات نیست. بنابراین باید توجّه کنیم که خدا عالم است بدون اینکه معلوم به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

أنحاء وجودی باشد و نیز خداوند قادر است بدون اینکه مقدور بـه نـحوی از آن وجودی داشته باشد.

از این نکته امر دیگری برای ما روشن می‌شود و آن اینکه معلوم به هیچ‌وجه با علم سنخیّتی ندارد نه جزئی از علم است و نه در علم به نحوی از أنحاء وجودی برای آن هست، بلکه علم با معلوم به تمام معنا متباین است و هیچ رابطه‌ای میان آنها جز کاشفیّت و مکشوفیّت وجود ندارد.

خلاصهٔ کلام اینکه خدا ازلاً عالم و قادر است و معلوم و مقدوری به هیچ‌وجه وجود ندارد و غیر از خدا هیچ موجودی نیست. حال اگر به همین صورت ادامه می‌یافت، خدا بود و بس، و خلقی پدید نمی‌آمد. خدای تعالی که مالک مشیّت و اراده و تقدیر و قضا است و با مشیّت اوست که خلق بدون هیچ سابقه‌ای به وجود می‌آید و وجود آن هم از وجود خدای تعالی نیست و هیچ سنخیّتی با وجود خدای تعالی ندارد.

مرحوم آیت الله نمازی بعد از بیان معنای لغوی بداء می‌نویسد:

فالمراد کما یظهر من مجموع الروایات الواردة فی تفسیره انّ له الرأی و الامر دائماً، فأصل الخلقه کان برأیه و امره و مشیته الحادثة من غیر وجـوب؛ و کذلک إبقاؤه و إفناؤه. (نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۲۵۹)

پس مقصود از واژهٔ بداء ـ همان‌طور که از مجموع روایات در تفسیر معلوم می‌شود ـ این است که خداوند متعال همواره صاحب رأی و امر است. پس اصل خلقت به رای و امر و مشیّت حادث الهی است، و آن هیچ وجوب و لزومی برای خدا ندارد. و همین طور است ابقای موجودات و افنای آنها.

ایشان توجّه و یادآوری می‌کند که بدای خدای تعالی این است که او در کارهای خویش آزاد است. در رأی و امر و مشیّت خویش هیچ اضطراری و لزومی برای او نیست، مشیّت و رأی و امر او حادث است و تحت سلطنت و اقتدار اوست و هر چیزی را بخواهد به اقتدار و سلطنت خویش می‌خواهد نه اینکه مشیّت از او بـه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

اضطرار سر می‌زند.

بعد ایشان تأکید می‌کند که اگر امری را مشیّت کرد ابقای آن نیز بر او هیچ اضطرار و لزومی ندارد، او می‌تواند آن را از بین ببرد و جای آن امر دیگری قرار دهد و می‌تواند در آن تغییراتی بدهد یا تقدیم و تأخیری در آن روا دارد. همهٔ اینها ناشی از سلطنت و مالکیّت اوست بر امر و رأی خویش. یعنی در امر و رأی خویش از هیچ چیزی فرمان نمی‌برد و نیز رأی او تابع هیچ امری خارج از اقتدار و سلطنت او نمی‌باشد.

۴. مسبوقیت بداء به علم

گفتیم خدای تعالی به علم ازلی خویش به همهٔ آنچه به رأی و امر خویش خلق می‌کند عالم است. ولی علم به معنای آن نیست که همهٔ معلومات خدا باید وجود داشته باشند، چنانکه قدرت بدان معنا نیست که همهٔ مقدورات خدا وجود پیدا کنند ولی از میان مقدورات و معلومات، برخی از آنها را که بخواهد، امر و رأی به آن می‌دهد و آن به وجود می‌آید. پس رأی و مشیّت و امر خدای تعالی همواره مسبوق به علم و آگاهی است و خدای تعالی هیچ‌گاه مشیّتی نمی‌کند مگر اینکه به تمام پیامدها و آثار و لوازم و حقیقت آنها آگاهی کامل دارد.

مرحوم نمازی در این‌باره می‌فرماید:

> *آری اگر منشاء بداء و رأی، جهل به پیامدهای امور باشد، همان‌طور که غالب در مخلوق است، آن نقص است و پروردگار متعال مقدّس از آن و منّزه است. به همین جهت در احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام تصریح شده است که بداء ناشی از جهل نیست. و کسی که معتقد باشد خدا از روی جهل کاری را انجام داده باشد از او تبرّی کنید.*

ایشان بعد از این تأکید می‌کند که اگر خدای تعالی امری را که ابتدا مشیّت و اراده و تقدیر کرده است، تغییر دهد، به مشیّت و رای خویش تغییر می‌دهد. تغییر دادن و تقدیم و تأخیر انداختن را ـ نعوذ بالله – نباید دلیل بر جهل او گرفت، بلکه این امر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

نشانهٔ آزادی و حریّت و سلطنت و اقتدار اوست که همواره صاحب اختیار امور خلق خویش است، و هیچ‌گاه دست او در امر خلق او بسته نیست. پس بداء به معنای رأی و امر و تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر در اموری که پیشتر مورد رأی و امر خداوند قرارگرفته‌اند، ظهورکمال سلطنت و اقتدار خداوند متعال و صاحب امر بودن اوست. ایشان در بحث بداء یادآور می‌شود که روایات فراوانی نقل شده است که بداء مسبوق به علم است. آنگاه سه روایت راکه صراحت بر این امر دارد، نقل می‌کند:

وی حدیث اوّل راکه از امام صادق‌علیه‌السلام است صحیح دانسته و می‌گوید: امام صادق‌علیه‌السلام فرمود:

ما بداء لله فی شی الاّ کان فی علمه قبل ان یبدوله. (کلینی، ج ۱، ص ۱۴۸)

در چیزی برای خدا بداء رخ نمی‌دهد مگر اینکه پیش از رخ دادن بداء در آن برای خدا در علم خدا بوده است.

در این حدیث که می‌گوید «در علم خدا بوده است» معنایش این نیست که معلومات همه در علم به نحوی موجود بوده باشند، بلکه مقصود کاشفیّت علم از آنهاست نه اتّحاد با آنها و ظرفیت علم با آنها.

حدیث دوم نیز از امام صادق‌علیه‌السلام است که می‌فرماید:

انّ الله تعالی لم یبدوله من جهل. (همان)

همانا برای خدا بداء از روی جهل رخ نمی‌دهد.

مرحوم نمازی بعد از نقل این روایت اشاره می‌کند که نظیر این روایت در بحارالانوار هم به صورت دیگری آمده است و آن این است که امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرماید:

انّ الله یقدّم ما یشاء، و یؤخر ما یشاء، و یمحو ما یشاء و یثبت ما یشاء و عنده اُمّ‌الکتاب.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

و قال: فكّل أمر يريده الله فهو فی علمه قبل ان يصنعه، ليس شيیء يبدوله الاّ و قد كان فی علمه. انّ الله لا يبدو له من جهل. (مجلسی، ج ۴، ص ۱۲۱)

خداوند مقدّم می‌دارد آنچه را که می‌خواهد. و تأخیر می‌اندازد آنچه را که می‌خواهد. محو می‌کند آنچه را که می‌خواهد و اثبات می‌کند آنچه را که می‌خواهد. و نزد اوست اصل کتاب.

و فرمود: پس هر امری که خدای تعالی اراده کند پیش از آنچه آن را ایجاد کند در علم خدا هست. در چیزی برای خدا بداء رخ نمی‌دهد مگر اینکه در علم خدا هست. همانا برای خدا بداء از روی جهل رخ نمی‌دهد.

ایشان روایت سوم و در واقع روایت چهارم را هم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید:

من زعم انّ الله عزوجل يبدوله فی شیء لم يعلم أمس فابرأوا منه. (مجلسی، ج ۴، ص ۱۱۱)

کسی که معتقد باشد در چیزی برای خدا بداء رخ داده است که دیروز به آن آگاهی نداشت، از او تبّری کنید.

مرحوم آیت الله نمازی بعد از ذکر این روایات می‌نویسد:

واضح انّه تعالی عالم بكل مايبدوله بعلمه المقدّس المنّزه عن الحدّ و التعيّن و بعلمه الذّی بذله الی رسوله الاكرم و عيّن فيه ما يقع من النظام برأيه. (نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۲۵۳)

روشن است که خدای تعالی به علم‌اش که مقدّس و منزّه از هرگونه حدّ و تعیّن است به تمام آنچه بداء می‌کند عالم است. و نیز به علمی که به رسول گرامی‌اش بذل کرده و تعیین کرده است در آن علم همهٔ آنچه در نظام به رأی خویش واقع خواهد شد، آگاه است.

مرحوم نمازی در اینجا یادآوری می‌کند که خدای تعالی دوگونه علم دارد: یکی علم ازلی که از هرگونه تحدید و تعیّن، مقدّس و منّزه است و دیگری علم مبذول به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که همهٔ آنچه را تا ابد در نظام موجود خواهد شد، معیّن کرده

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

و به آن حضرت بذل کرده است. او معتقد است که بداء در هیچ‌کدام از این دو علم رخ نمی‌دهد، بلکه بداء از این دو علم است و خدا به همهٔ آنچه بداء می‌شود پیش از بداء شدن به این دو علم آگاه است. حال برای روشن شدن این مطلب لازم است بحث دیگری در ارتباط با علم مکنون و علم محمول مطرح گردد.

۵. بداء و علم مکنون و علم محمول (مبذول)

در منابع معتبر روایی شیعه از اهل‌بیت علیهم‌السلام روایات زیادی وارد شده است که خدای تعالی را دوگونه علم است: علم مکنون و علم محمول. تعابیر دیگری نیز وجود دارد که در اینجا لزومی برای طرح آنها دیده نمی‌شود.

مرحوم نمازی یکی از این روایات را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند:

انّ لله علمین: علم مکنون مخزون لا یعلمه إلاّ هو، من ذلک یکون البداء؛ و علم علَّمَه ملائکته و رسله و أنبیاءه، و نحن نعلمه. (مجلسی، ج ۴، ص ۱۰۹)

خدا را دو علم است: علمی پنهان و مخزون که جز خدا احدی از آن آگاهی ندارد، و بداء از آن است؛ و علمی که به فرشتگان و رسولان و پیامبران تعلیم داده است، و ما آن را می‌دانیم.

ظاهر این عبارت که می‌فرماید: «بداء از آن علم مکنون است» دلالت دارد که این علم همان علمی است که پیش از رأی و امر و مشیّت است و بداء در آن نیست، بلکه بداء از آن است. از این فهمیده می‌شود که بداء در علمی است که به فرشتگان و رسولان و ائمّه علیهم‌السلام داده شده است. مرحوم آیت الله نمازی هم به این امر تذکّر داده می‌نویسد:

لعل المراد بالعلم المکنون المخزون الذّی لا یعلمه الاّ هو، هو العلم الذیّ عین ذاته القدوس المقدّس المنزّه عن الحدّ و التعیّن و المعلوم و العلّیة فمنه البداء. و الرأی فی العلم المبذول الی ملائکته و أنبیائه و أولیائه فی غیر المحتوم منه.

(نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۲۵۳)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

شاید مراد از علم مکنون و مخزون که جز خدا کس از آن آگاهی نـدارد، همان علمی باشد که عین ذات الهی است که مقدّس و منزّه از هرگونه حدّ و تعیّن و نیز منزّه از داشتن معلوم و علیّت است. پس بداء از این علم است. و رأی (بدا) در علم مبذول به فرشتگان و پیامبران و اولیـاء الهـی است، در اموری که محتوم نیست.

ایشان در این عبارت، ابتدا علم را به دو قسم می‌کند: علم مکنون و علم محمول. و علم محمول نیز دو قسم می‌شود: علم محمول حتمی و علم محمول غیرحتمی. بدا در علم مکنون راه ندارد بلکه بداء از آن علم است. بعد می‌گوید: بداء در علم محمول است، آن هم در علم محمول غیرحتمی. امّا توضیح نمی‌دهد که مقصود از علم محمول حتمی و غیرحتمی چیست؟

ایشان در ادامه، باز هم به این بحث پرداخته است. او پس از بحث در معنای لغوی و حقیقت بداء می‌نویسد:

ثمّ انّه تعالی عیّن ماأراد خلقه الی یوم القیامة بمشیّتة و ارادته الغیر الأزلیّة... و تقدیره و قضائه. و کتب جمیع ذلک قبل الخلق و جعل علم ذلک الکتاب عند رسوله و خلفائه. و حیث انّ ذلک کلهّ کان برأیه و أمره من غیر وجوب، یکون له الامر و الرأی فی انفاذ ما أراد و قدّر و قضی أو تغییره و تبدیله و محوه و اثباته علی ما یشاء قبل کیانه الخارجی. و لذلک کان خلفاؤه یقولون: لولا آیة فی کتاب الله لاخبرناکم بما یکون الی یوم القیامة و هی قوله: یمحو الله ما یشاء و یثبت. (نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۲۵۹)

پس خدای تعالی همهٔ آنچه تا روز قیامت می‌خواست خلق کند، به مشیّت و ارادهٔ غیر ازلی... و تقدیر و قضایش تعیّن بخشید و همهٔ آن را پـیش خـلق نوشت و علم آن کتاب را نزد رسول و خلفایش قرار داد. و چون همهٔ آنچه در آن نوشته شده بود، به رأی و امر خدا بود، بدون اینکه هیچ‌گونه وجوبی در آن وجود داشته باشد، پس خدای تعالی مختار است که آنچه را به اراده و تقدیر و حکم کرده است، قبل از تحقّق خارجیش تنفیذ کند یا آن را تغییر و تبدیل و محو سازد و به گونه‌ای که می‌خواهد اثبات کند. به همین جـهت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

خلفای الهی (معصومان علیهم‌السلام) می‌گویند: «اگر آیه‌ای در کتاب خدا نبود، از آنچه تا قیامت خواهد شد، به شما اخبار می‌کردیم. و آن آیه این سخن خداست که می‌فرماید: «خدا محو می‌کند آنچه را بخواهد و اثبات می‌کند».

این سخن مرحوم نمازی دلالت دارد که آنچه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز به فرشتگان و امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام و انبیای الهی از مشیّت و اراده و تقدیر و قضای الهی رسیده، قابل تغییر و تبدیل است؛ و در همهٔ آنها بداء راه دارد جز اموری که خدای تعالی بر خود ایجاد آنها را لازم کرده است، مانند اموری که به بندگانش وعده داده است یا اموری که با بندگانش دربارهٔ آنها عهد بسته و معامله نموده است. پس با این بیان مرحوم نمازی معلوم می‌شود بداء فقط در علم مبذول است، یعنی کتابی که به مشیّت و اراده و تقدیر و قضای فعلی و حادث الهی نوشته شده است. بنابراین بداء در فعل الهی است نه در علم ازلی خداوند متعال. و بداء، فعلی و حادث مسبوق به علم ازلی است، همان‌طور که مشیّت، حادث و مسبوق به علم و قدرت ازلی الهی است.

ایشان دربارهٔ لوح محفوظ نیز مطلبی دارد که با توجّه به آنچه در اینجا فرموده است معنای آن نیز روشن می‌شود.

در بحث لوح محفوظ می‌گوید:

در کتاب شریف آیات الائمّة در سورهٔ بروج در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ﴾ فرموده: «در اخبار کثیره است که حقیقت لوح محفوظ، حضرت رسول و ائمّهٔ هدی علیهم‌السلام می‌باشند».

حقیر گوید: ظاهر آیهٔ شریفه نیز شاهد آن است. چون که قرآن مجید و علوم آن در قلب مقدّس آنان مضبوط و محفوظ است. (همان، ج ۹، ص ۲۷۹)

پس لوح محفوظ که قلب مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام است، همهٔ آنچه به رأی الهی مشیّت و اراده و تقدیر و حکم می‌شود در آن قرار می‌گیرد. و این

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

لوح، از همان ابتدای خلقت، هر آنچه تا آخر قرار است در عالم واقع شود، در آن ثبت شده است. امّا این بدان معنا نیست که در آن هیچ تغییری و تبدیلی و تقدیم و تأخیری و یا محو و اثباتی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه همهٔ آنچه در آن ثبت شده است چون خدای تعالی آنها را به مشیّت و اراده و رأی و امر حادث خود آنها را اختیار کرده و تعیّن بخشیده است، در معرض تغییر و تبدیل هستند مگر آنچه خدای تعالی بر خود حتمی کرده باشد.

۶. بداء در اِخباریات

احادیثی از ائمّه علیهم‌السلام نقل شده است که آن بزرگواران فرموده‌اند: «اگر آیه‌ای در کتاب خدا نبود شما را از آنچه تا قیامت خواهد شد اخبار می‌کردیم». این روایات به ظاهر خود دلالت دارند که امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام تنها اموری را به مردم اخبار می‌کردند که در آنها بداء راه نداشته باشد. امّا می‌بینیم که در میان آنچه از سوی امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام و انبیاء و رسولان به بندگان اِخبار شده، موارد فراوانی دیده می‌شود که در آنها بداء رخ داده است. مرحوم نمازی مواردی از این اِخبارها را که بداء در موردشان رخ داده است، بیان می‌کند که در اینجا به صورت فشرده به آنها اشاره می‌شود:

۱. بداء در عذاب قوم یونس بعد از اِخبار به آن. خدای تعالی در قرآن کریم به آن اشاره کرده است.

۲. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: خدای تعالی عذاب اهل زمین را اراده کرد و به پیامبرش فرمود: «**فتولّ عنهم فما أنت بملوم** «از آنها دوری کن تورا سرزنشی نیست. آنگاه برای خدا بداء شد و رحمت نازل گردید».

۳. حضرت عیسی علیه‌السلام به مرگ عروس در روز بعد اِخبار کرد و خداوند به واسطهٔ صدقه مرگ را از او برگرداند.

۴. فرشتهٔ مرگ به داود علیه‌السلام اخبار کرد که من مأمور به قبض روح این جوان در همین موضع تا هفت روز شده‌ام. داود بر او رحم آورد و او را به ازدواج امر کرد. پس آنگاه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

خدای تعالی به سبب ترحّم داود به او رحمت خود را بر او فرستاد و أجل او را سی سال به تأخیر انداخت.

۵. خدای تعالی به حزقیل پیامبر اخبار کرد که فلان سلطان فلان روز قبض روح خواهد شد و او به سلطان آن را خبر کرد و سلطان در حالی‌که بر تخت خود بود خدا را خواند، پس خداوند پانزده سال مرگ او را به تأخیر انداخت

۶. نظیر همین امر در قصه شعیا پیامبر نیز آمده است.

۷. خداوند به حضرت ابراهیم علیه‌السلام وحی کرد که فرزندی برای او به دنیا خواهد آمد و او آن را به ساره خبر داد. ساره گفت: من پیرزنی بیش نیستم چگونه می‌شود صاحب فرزند شوم؟ پس خداوند به او وحی کرد که او صاحب فرزند می‌شود و اولادش چهارصد سال دچار عذاب می‌شوند... وقتی عذاب بر بنی‌اسرائیل طولانی شد چهل روز به درگاه خدا گریه و ضجّه کردند...خدا صد و هفتاد سال از آن را کم کرد.

۸. مردی صالح بود که بر او تقدیر شد که نصف عمرش در گشایش باشد و نصف دیگر در تنگنا. انتخاب هرکدام به اختیار او واگذار شد. او گشایش را اوّل انتخاب کرد و به فقرا احسان کرد. پس خداوند متعال رحمت خویش را شامل حال او کرد و بداء شد و تمام عمر او را به خاطر این کارش در گشایش قرار داد.

۹. مرد یهودی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گذر کرد و گفت: «السلام علیک» و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پاسخ داد: «علیک». سپس فرمود: ماری سیاه از پشت گردن این مرد، بر او نیش می‌زند و او را می‌کشد. امّا خدای تعالی این امر را به خاطر صدقه‌ای که داده بود از او دفع کرد.

۱۰. خداوند برای حضرت داود چهل سال عمر تقدیر کرد. ولی حضرت آدم علیه‌السلام سی یا شصت یا پنجاه سال از عمر خویش را به او داد تا از عمر حضرت آدم علیه‌السلام محو شود و به حضرت داود اضافه گردد. (نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۲۵۵ ـ ۲۵۴)

این موارد در قرآن کریم و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود دارد. دیدیم که آنان فرموده‌اند: اگر آیه‌ای در قرآن نبود شما را به همهٔ آنچه تا قیامت اتّفاق می‌افتد اخبار می‌کردم. از موارد یاد شده می‌فهمیم که مقصودشان این نیست که اخبار از اموری که احتمال بداء در مورد آنها می‌رود، جایز نیست؛ بلکه منظور آن است که اخبار نباید

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

به صورتی باشد که موجب تکذیب گردد. پس اگر به مخاطب فهمانده شود که اخبارها حتمی نیستند و ممکن است در آنها بداء شود و همین امر را در اخبارهای خویش تأکید کنند، تکذیبی تحقّق نمی‌یابد. دیدیم که در همهٔ این موارد که نقل گردید و در امور دیگری که امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام از حوادث آینده اخبار کرده‌اند، کاملاً مخاطبان خویش را با این اصل اساسی یعنی بداء آشنا ساخته و همواره به آنها تأکید کرده‌اند که خدای تعالی پرونده را هنوز بازگذاشته است؛ یعنی تقدیرات خدای تعالی به گونه‌ای نیست که تغییری در آنها ایجاد نشود، بلکه دست خدا همواره باز است و خدای تعالی به هیچ وجه خود از سلطنت نیفتاده است.

۷. رابطهٔ بداء با علیّت و مشیّت ازلی

مرحوم نمازی عقیده دارد که اثبات بداء برای خدای تعالی در آیات قرآن کریم و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام برای رد سخن محقّقان علوم بشری است. او می‌نویسد:

> **اثبات البداء له تعالی شأنه کما هو مفاد الآیات و الروایات المتواترات، اثبات لبداء الخلق و نفی القدم و الازلیّة عن غیره تعالی، فهو ردّ لمقالة محقّق البشر فی معارفهم؛ و هی القول بکون النظام الکائن هو النظام الا تمّ الذّی لابدّ من تحقّقه وجوباً، لکونه من لوازم ذات الحق تعالی شانه و لامتناع تخلّفه عنه لا متناع تخلف المعلول عن علّته التّامة، فأثبتوا بذلک فی زعمهم أزلیّة العالم و أبدیّته، مع انّ هذا شرک بالأدلّة الاربعة. و أثبتوا أیضاً مقالة الیهود؛ و هی وجوب کون النظام علی نهج ما قدرّه فی التقدیر الاوّل، فلا یحدث فیه أمراً، ولا یزید فی الخلق شیئاً، و لایجوز التغییر و التبدیل فیه بوجه من الوجوه.** (همان، ج ۱، ص ۲۵۹)
>
> *اثبات بداء بر خدای تعالی - که آیات و روایات دربارهٔ آن متواتر است - اثبات آغاز داشتن خلقت و نفی قدیم و ازلی بودن غیر خدای تعالی است. پس بداء ردّ گفتار محقّقان بشری در معارفشان است، یعنی قول به این‌که*

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

نظام موجود کامل‌ترین نظامها است. نظامی که وجودش را واجب می‌دانند، زیرا وجود آن از لوازم ذات خدای تعالی است. و تخلّف آن امتناع دارد به جهت امتناع تخلّف معلول از علّت تامّه‌اش. با این سخن به اعتقادشان ازلی و ابدی بودن عالم را اثبات کرده‌اند، در حالی‌که چنین مطلبی به ادلّهٔ چهارگانه (یعنی عقل، اجماع، قرآن و سنّت) شرک محسوب می‌شود. آنان با این سخن گفتار یهود را نیز اثبات کرده‌اند که نظام، ناگزیر باید طبق تقدیر اوّل پدید آید و در نظام، همان جاری می‌شود که در تقدیر ازلی مقدّر شده است، امر تازه‌ای در آن به وجود نمی‌آید، در خلق چیزی افزوده نمی‌شود و تغییر و تبدیل در آن به هیچ‌وجه امکان ندارد.

مرحوم آیة الله نمازی در این بخش از مطالب خود، اساس و پایه اعتقاد به بداء را تذکّر داده است. قدم عالم و نظام علّی و معلولی وکاملترین نظام بودنِ نظام موجود و نیز تقدیر و مشیّت ازلی به گونه‌ای که در آن هیچ تغییر و تبدیلی امکان نداشته باشد؛ در نظام اندیشهٔ بشری است. با عقیده به بداء، همهٔ این امور باطل می‌شود و روشن می‌گردد که خدای تعالی به علم ازلی خویش، همهٔ نظام موجود و نظامهای بی‌نهایت در عرض این نظام و نیز نقیضهای آنها را می‌داند. نیز روشن می‌شود که علم خدای تعالی به هیچ‌وجه محدود به نظام موجود نیست. و همهٔ نظامهای ممکن همان‌طور که مکشوف به علم ازلی خدای تعالی هستند، مقدّر به قدرت خدای تعالی نیز هستند. و خدای تعالی به رأی و مشیّت و بداء یکی از آن نظامها را بر می‌گزیند و تقدیر می‌کند.

این نظام مقدّر شده به تقدیر حادث نه ازلی، به سلطنت و اقتدار و به علم و آگاهی الهی حادث شده است و خداوند متعال همواره سلطنت و اقتدار و عالم است؛ پس نظام موجود هیچ لزوم و وجوبی برای خدای تعالی ندارد. وجود نظام به رأی و مشیّت حادث او پدید آمده است، پس خدای تعالی قادر است به رأی و مشیّت خویش آن را محو کرده نظامی دیگر جای آن موجود کند یا هیچ نظامی را

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

پدید نیاورد یا در اجزای نظام موجود تغییراتی بدهد. اموری از آن را محو کند و اموری جدید بر آن بیفزاید و یا تقدیم و تأخیر در اجزای آن ایجاد کند.

امّا اگر نظام تقدیر الهی را ازلی بدانیم که خدای تعالی در تقدیر اقتدار و سلطنت نداشته باشد، ناگزیر آنچه در ازل بدون مشیّت و رأی حادث و فعلی خدای تعالی رقم خورده است، حتماً و قطعاً و بدون هیچ‌گونه تخلّفی موجود خواهد شد و هیچ کسی حتّی خدای تعالی - نعوذبالله - هیچ تغییری در آن نمی‌تواند بدهد. و تنها نظام ممکن همان است که در سلسله علل و معلولات به طور طبیعی قرارگرفته‌اند و غیر آن ممتنع و محال است.

این سخنی است که فیلسوفان و عارفان بر آن تأکید کرده و مبنا و پایه و اساسی است که نظام فلسفه و عرفان بر آن بنا گردیده است.

شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

اگر یک ذرّه را برگیری از جای　　خلل یابد همه عالم سرا پای

لاهیجی در شرح آن می‌نویسد:

چون به مقتضای علم ازلی، ترتّب موجودات بر یکدیگر به طریق تأثیر و تأثر و علیّت و معلولیّت واقع است و هر چه در مراتب موجودات می‌بینی، نسبت به مافوق خود معلولیتی و مربوبیّتی دارد و نسبت به ما تحت خود علیّتی و ربوبیّتی؛ چنان‌چه علیّت و ربوبیّت من کلّ الوجوه غیر حضرت الوهیّت را نیست و معلولیّت و ربوبیّت غیر انسان را نیست، پس اگر فرض کنند که یک ذّره از این عالم منعدم گردد، به انعدام ذرّه، انعدام جمیع عالم لازم آید، زیرا که عدم معلول واحد چنان‌چه گفته‌اند مستلزم عدم تمام علل و معلولات است. (لاهیجی، ص ۱۰۸)

سبزواری نیز در شرح آن می‌نویسد:

به جهت آنکه عالم مرکب است از همین اجزاء و ذرّات و قاعده‌ی کلیّه است که مرکب منتفی می‌شود به انتفاء جزء یعنی چون بقایش به بقای اجزاء است، فنایش هم به فنای اجزاء است. (لاهیجی، ص ۱۶۰)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

مرحوم علّامه طباطبایی نیز می‌فرماید:

و قد ذهلوا عن أنّ هذا العالم بما یشتمل علیه من اعیان الموجودات و انواع المخلوقات مرتبط الاجزاء متلائم الابعاض، یتبدّل جزء منه الی جزء و یتحوّل بعضه الی بعض، فیوماً انسان و یوماً نبات و یوماً جماد و یوماً جمع و یوماً فرق. و حیاة البعض بعینها ممات الآخر و کون الجدید منه فساد القدیم بعینه. و کذلك الحوادث الجاریة مرتبطة، ارتباط حلقات السلسلة؛ أیّ وضع فرض لواحدة منها مؤثّر فی اوضاع ما یقارنها و ما یتقدّمها الی أقدم العهود المفروضة للعالم الطبیعی کالسلسلة التّی تنجرّ بجرّ حلقة منها جمیع الحلقات و هو السلسلة. فأدنی تغیّر مفروض فی ذرّه من ذرّات هذا العالم یوجب تغیّر الحال فی الجمیع. و ان عزب عن علمنا و ادراکنا أوخفی عن احساسنا فعدم العلم لا یستلزم عدم الوجود. فهذا ممّا بیّنّت فی الابحاث العلمیّة منه القدیم و أوضحته الابحاث الطبیعیّة و الریاضیّة الیوم اتّم ایضاح. (طباطبایی، ج ۳، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۰ تفسیر آیهٔ ۱۸ـ۱۰ آل عمران)

(آنان که نظام اسباب و علل در حوادث نمی‌بینند) از وجود ارتباط اجزاء و تناسب ابعاض اعیان موجودات و انواع مخلوقات موجود در این عالم در غفلت هستند. هر لحظه جزئی از عالم به جزئی دیگر در تبدیل است و بعضی از آن به بعضی دیگر در تحویل است. روزی انسان است و روزی دیگر گیاه و روزی دیگر جماد. روزی مرکب است و روزی دیگر از همه جداست. حیات بعضی عیناً مرگ دیگری است و تازه شدن بعضی از عالم عیناً از بین رفتن دیگری است. و همین‌طور حوادث جاری در عالم همه به هم پیوسته‌اند، مانند به هم پیوستگیِ حلقه‌های زنجیر. هر وضعی برای یکی از آنها در نظر گرفته شود در اوضاع همهٔ موجودات عالم طبیعی ـ از موجودات حاضر گرفته تا قدیمترین آنها ـ اثرگذار است. همان‌طور که با کشیدن یک حلقه از زنجیر، تمام حلقه‌های آن کشیده می‌شود. پس

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

کوچکترین تغییری که در ذره‌ای از ذره‌های این عالم ایجاد شود، موجب تغییر حال در تمام آنها می‌شود، اگرچه از علم و ادراک ما خارج باشد و از احساس ما پنهان گردد؛ زیرا عدم علم به چیزی مستلزم عدم وجود آن نیست. این امری است که در مباحث علمی دانشمندان خیلی قدیم مطرح بوده است و امروزه با تحقیقات تازه علوم طبیعی و ریاضی به روشنی کامل واضح گشته است.

استاد مرتضی مطهری در این زمینه می‌فرماید:

مراتب هستی در مقام تمثیل، مثل مراتب اعداد است. اعداد یک مراتبی دارند که هر عدد قبل از یک عدد دیگر و بعد از یک عدد دیگر است. مثلاً عدد چهار قبل از عدد پنج و بعد از عدد سه قرار گرفته است. حالا آیا مراتب اعداد با خود اعداد دو چیزند؟ یعنی عدد چهار، چهار بودنش یک مطلب است و بعد از سه یا قبل از پنج قرارگرفتنش یک مطلب دیگر است؟ اگر فرض کنیم که چهار را از میان سه و پنج برداریم و میان هشت و نه قرار دهیم باز چهار، چهار است؟ یا نه، چهار را از جای خودش برداریم و در آنجا قرار بدهیم، دیگر خودش خودش نیست؟ این دومی درست است. در مسأله زمان هم همین‌طور است... اگر این‌طور در نظر بگیریم، هر چیزی در هر زمان که قرار بگیرد، آن زمان بودنش جزء فرمول وجودش است. یعنی مقوّم وجودش است، ولی مقوّم ماهیّتش نیست... اگر ما سعدی را با دید اصالت وجودی ببینیم، یعنی او را در یک قطعه‌ای از وجود ببینیم، در قطعه‌ای از زمان با روابطی که با همهٔ اشیا دارد، آن وقت می‌بینیم جمیع نِسَب و اضافاتی که سعدی دارد، جزء فرمول وجود سعدی است، یعنی هر کدام را از او بگیریم دیگر او وجود سعدی نیست. (مطهری، ج ۹، ص ۵۱۸)

دکتر غلام‌حسین ابراهیمی دینانی می‌نویسد:

اگر ما موجودات جهان را از نقطه‌نظر فلسفی مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید هر موجودی به نوبهٔ خود بخشی از زمان را اشغال کرده که آن بخش از زمان را مرحلهٔ تاریخ آن موجود می‌نامند. وقوع هستی یک شیء

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

در مرحله‌ای از مراحل زمان، به گونه‌ای است که هر نوع تصّور انفکاک بین هستی شیء و مرحلهٔ ویژهٔ زمانش مساوی با عدم آن است. به این ترتیب تصّور موهوم و بی‌اساس است. به طور مثال اگر کسی تصوّر کند که ممکن بود شیخ شهاب‌الدین سهروردی در عصر صدرالدین شیرازی به وجود می‌آمد، بی‌درنگ باید بداند که در ورطه‌ای از اوهام و خیال‌بافیهای پوچ فروافتاده است. تصّور وقوع یک موجود در غیر زمان خویش به همان اندازه موهوم است که تصّور وقوع روز پنج‌شنبه به جای روز جمعه، و یا تصّور وقوع عدد هفت به جای عدد نه... مراحل مختلف زمان و حرکت و گونه‌گون بودن هستیها در مراحل زمان، مانند دانه‌های به هم پیوسته یک زنجیر نیست؛ زیرا دانه‌های به هم پیوستهٔ یک زنجیر را می‌توان جابه‌جا یا کم و زیاد کرد، در حالی‌که مراتب زمان و حوادث آن را به هیچ‌وجه نمی‌توان جابه‌جا و یا کم و زیاد نمود. (دینانی، ج ۲، ص ۵۶۴)

همهٔ آنچه در این قسمت از عالمان عرفانی و فلسفی نقل شد، بر این نکتهٔ اساسی تأکید می‌کند که نظام جهان هستی بر اساس نظام علّی و معلولی شکل گرفته است، در نظام علّی و معلولی ضرورت حاکم است، هیچ معلولی نمی‌تواند با وجود علّت‌اش از آن تخلّف کند و هیچ علّتی هم وقتی تامّ شد نمی‌تواند از صدور معلول از خودش، جلوگیری کند. در این نظام اندیشگی، علیّت عِلّت در حقیقت ذات اوست و اگر جعلی در علیّت عِلّت در کار باشد جعل بسیط است. یعنی به جعل خود علّت، علیّت هم جعل شده است نه اینکه به یک جعل خود علّت جعل شود و به جعل دیگر علیّت آن جعل شود.

بر این اساس، در رأس سلسله علل ذات پروردگار متعال قرار دارد که علیّت آن تامّ است و هیچ حالت منتظره‌ای در او وجود ندارد و بالضرورة معلول از او صادر گشته است؛ به عبارت دیگر، این‌گونه نبوده است که وجود مقدّس پروردگار متعال بوده باشد و هیچ وجودی غیر او نباشد، بلکه همواره با وجود مقدّس پروردگار متعال، وجود معلول نیز هست و معلولهای دیگر نیز به وجود علّتهایشان باز

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

موجودند. و در معلول اوّل تمام موجوداتی که تا ابد به وجود خواهند آمد موجود است و علیّت همواره در نظام وجود جریان دارد و علم هم به همین نظام موجود در جریان علل و معلولات است. و غیر از نظام موجود در سلسلهٔ علل و معلول هیچ نظام دیگری امکان ندارد. بلکه بر اساس گفتهٔ دکتر دینانی، تصوّر هر موجود دیگری خارج از این سلسله علل و معلولات موهوم است. و این همان نظام شریف ربّانی است که نظام تامّ امکانی هم مطابق آن به وجود می‌آید. و هر آنچه در نظام تامّ امکانی موجود می‌شود، در نظام شریف ربّانی ـ که در حقیقت ذات پروردگار متعال است ـ به نحو وجود ربّانی موجود است.

مرحوم آیة الله نمازی عقیده دارد که اعتقاد به چنین اصل و مبنایی با توحید و معرفت خدای تعالی که فطری بشر است، تنافی آشکار دارد. توحید خدای تعالی که فطری بشر است، خدای تعالی را به عنوان علّت موجودات که به ضرورت علّی و معلولی، موجودات از او صادر شود، توحید نمی‌داند؛ بلکه خدای معروف به معرفت فطری برای بشر، خدای صاحب رأی و امر و بداء است که موجودات را به رأی و امر و بداء و مشیّت حادث خویش می‌آفریند و هر لحظه بخواهد در مخلوق خود تغییر می‌دهد یا تقدیم و تأخیر در تقدیرات خویش می‌کند.

بر این اساس، تکالیف و دعاها و عفو و بخشش و توبه و امثال اینها معنا می‌یابد. و بر این اساس می‌توان گفت هیچ انسانی بر هیچ فعلی که به اختیار از او پدید می‌آید، هیچ اضطراری پیدا نمی‌کند. بنابراین می‌بینیم فرق مبارک امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در شب نوزدهم ماه رمضان به هنگام صبح در نماز صبح توسط اشقی الاشقیا شکافته می‌شود. با وجود این باور داریم و معتقدیم که ممکن بود که آن شقی از تصمیم خویش برگردد و پروندهٔ آن عمل به طور کلّی بسته شود. نیز در تقدیم آن و تأخیر آن از نظر معارف دینی و توحید فطری هیچ امتناع و استحاله‌ای و موهوم بودنی وجود ندارد. به خاطر همین است که انسانها به خاطر افعال و کردار

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

بدشان مورد نکوهش قرار می‌گیرند.

بر این اساس هیچ مشکلی نیست که انسانی تولّدش چند سال زودتر واقع شود یا در مرگ انسانی تأخیر شود یا حادثه‌ای به طورکلّی برداشته شود، یا قومی از بین برود و قومی دیگر جای آن آورده شود. به همین جهت است که خدای تعالی یهود را ـ به خاطر این سخنشان که می‌گویند: «دست خدا بسته است» ـ لعن و نفرین می‌کند و تذکّر می دهد که هر دو دست خدا باز است.

این است رمز این تأکید در روایات که با تأکید تامّ می‌گوید: «خدای تعالی به هیچ چیزی به مانند بداء به توحید خوانده نشده است» و یا می‌گوید: «خدای تعالی به هیچ چیزی به مانند بداء مورد عبادت و پرستش قرار نگرفته است» چون با قول به بداء است که خدا واقعاً خدایی دارد و فاعل و قادر به تمام معنا است و هیچ امری بر او حاکمیّت پیدا نمی‌کند.

با عقیده به بداء، او سلطان به تمام معنا است؛ هر آنچه را بخواهد پدید می‌آورد، و هر آنچه را بخواهد از بین می‌برد. «**کل یوم فی شأن**» هر روز و هر لحظه در شأن جدیدی است که هیچ سابقه‌ای برای آن نیست. تازه‌هایی در عالم می‌آورد و تغییراتی در آن همواره می دهد.

با اعتقاد به بداء و باز بودن دست خدا در نظام تکوین است که نظام تشریع الهی جایگاه خود را می‌یابد، و نظام تکوین و تشریع با همه تطابق پیدا می‌کنند که اگر دست خدا در نظام تکوین بسته شود، نظام تشریع با آن نمی‌تواند شکل بگیرد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابراهیمی دینانی، دکتر غلام حسین. **قواعد کلّی فلسفی**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش.

۲. ابن فارس، احمد. **معجم مقاییس اللغه**. بیروت: دارالاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.

۳. ابن منظور، محمّدبن مکرّم. **لسان العرب**. قم: ادب الحوزه، ۱۳۶۳ ق.

۴. خوانساری، سیّد احمد. **جامع المدارک**. تحقیق و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه اسماعیلیان للطباعة والنشر و التوضیع.

۵. رازی، محمّدبن ابی‌بکر. **مختارالصحاح (فی‌اللّغه)**. دمشق: مکتبةالنوری.

۶. سبزواری، ملّا محمّد ابراهیم. **شرح گلشن راز**. تهران: نشر علم، ۱۳۸۶ ش.

۷. صدر، سیّد محمّد باقر. **اقتصانا**. تحقیق: مکتب الاعلام الاسلامیت فرع خراسان، بوستان کتاب قم، ۱۴۲۵ ق.

۸. صدوق، محمّدبن علی. **التوحید**. تحقیق: سیّد هاشم حسینی تهرانی، قم: جامعهٔ مدرّسین.

۹. طباطبایی، محمّد حسین. **المیزان فی تفسیرالقرآن**. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ش.

۱۰. طوسی، محمّدبن الحسن. **تهذیب الاحکام**. تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: مکتبة الصدوق، ۱۴۱۷ ق.

۱۱. فراهیدی، خلیل‌بن احمد. **کتاب العین**. بیروت: دار احیاءالتراث العربی.

۱۲. فیومی، احمدبن محمّد. **المصباح المنیر**. قم: موسسه دارالهجرة، ۱۴۰۵ ق.

۱۳. کلینی، محمّدبن یعقوب. **الکافی**. تحقیق: علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.

۱۴. لاهیجی، شمس‌الدین محمّد. **مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز**. تصحیح: دکتر محمّدرضا برزگر خالقی و عفّت کرباسی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۳ ش.

۱۵. مجلسی، محمّد باقر. **بحارالانوار**. بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۱۶. مطهری، مرتضی. **مجموعه آثار**. قم؛ تهران، صدرا، ۱۳۸۰ ش.

۱۷. نمازی شاهرودی، علی. **مستدرک سفینةالبحار**. قم: موسسه النشر اسلامی، ۱۴۱۸ ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.6.3]